

● مصاحبه با مهندس عزت‌الله... صحابی ●

گفتگویی که بخش دوم آن به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد، حاوی ۳ سؤال از آقای مهندس عزت‌الله صحابی در زمینه مسائل داخلی و جهانی توسعه اجتماعی، اقتصادی کشورمان است. که بخش اول آن نیز در شماره پیشین «کتاب توسعه» منتشر شد. از آقای مهندس صحابی که با وجود وقت کم و اشتغالات بسیار، دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتند، تشکر می‌کنیم.

س: آقای صحابی، جنابعالی در یکی از مصاحبه‌هایتان راه نجات و رسیدن به توسعه را در کار کردن و مصرف نکردن بیان داشته‌اید. آیا واقعاً راه دیگری غیر از ریاضت‌کشی وجود ندارد؟ در صورت پذیرش این شعار از سوی مردم و نیز کارشبان روزی، چه تضمین‌هایی - عملاً - وجود دارد که چنین حرکت ایشارگراانه‌ای، ایران را به سمت توسعه اقتصادی سوق دهد؟ و به تقویت هرچه بیشتر فرادست‌ها و مرفهین منجر نشده و خروج هرچه بیشتر سود و سرمایه به خارج را تسهیل نکند؟

ج: درباره بخش اول سؤال که در مورد کار کردن، مصرف نکردن یا ریاضت است می‌توان وضعیت امروز ایران را همراه با بسیاری دیگر از کشورهای جنوب، به فرد یا خانواده‌هایی شبیه دانست که تمام دارائیشان از منقول و غیر منقول دستخوش سرقت با سیل و زلزله شده است. هیچ نیرویی هم وجود ندارد تا تکیه‌گاهی برای آنها باشد. در یک چنین موقعیتی اولاً، آن فرد و خانواده مجبور است که به یگانه وسیله‌ای که در اختیار دارد یعنی نیروی کار و زحمت و عقل و درایت خویش اتکاء کند، تا بعد اگر کمک و مساعدتی رسید البته غنیمت شمارد؛ ولی فعلاً جز این دو راه در اختیار ندارد. بنابراین

عقل و خرد می گوید، حداقل تا زمانی که بخشی از سرمایه ها و امکانات از دست رفته را بازبایی هرچه بیشتر کارکن و هرچه کمتر مصرف کن تا سرمایه و دارائی ای برای حرکت های آینده انباشته شود.

پس اصل کار بیشتر و مصرف هرچه کمتر یک پاسخ منطقی و عقلانی است به شرایط روز ما ایرانی ها یا جنوبی ها و جز این راهی وجود ندارد، هر راهی که پیشنهاد شود، اعم از وام و کمک خارجی، هیچ یک به توسعه و انباشت سرمایه منجر نمی شود و زحمات را خشی می کند. و از آنجا که اتکاء را از خود برداشته و به دیگران امید بسته ایم، به فرض عدم تسلط و تجاوز وام دهندگان و سرمایه گذاران بیگانه، هیچگونه رشد و کمال شخصی و ملی در ما به وجود نخواهد آمد.

اما درباره بخش دوم سؤال یعنی تضمین توفیق حرکت ایشارگرا نه مردم و قطبی نشدن جامعه با انتقال ثروت به خارج، می توان اذعان داشت که طرح مسئله کار و عدم مصرف از طرف بنده، در رابطه با بیماری اقتصاد ما پس از انقلاب و راه درمان آن بوده است و عمدتاً جنبه اقتصادی دارد؛ یعنی برخلاف بیست سال گذشته، که مصرف به حداقل رشد، و تولید (محصول کارها و سرمایه گذاری ها) به حداقل رشد رسید.

اکنون ما برای جبران عقب افتادگی و تضعیف منابع، باید محور فعالیت اقتصادی را بر تشکیل مازاد اقتصادی و پس انداز و سرمایه گذاری آن قرار دهیم و سهم بخش عمومی و خصوصی را در این توسعه مازاد و سرمایه گذاری می توان با توجه به سطح تکامل اجتماعی و مشارکت بخش خصوصی در تولیدات ضروری برای توسعه و ضرورت های مرحله ایی و بدور از فشارهای ایدئولوژیک مشخص کرد.

اما محوریت کار و تولید مازاد، خود یک نوع عقلانیتی را در سازمان دهی تولید ایجاب می کند و ارجاع کار و شغل به تناسب صلاحیت و تخصص، و پاداش کار بر میزان کارآمدی، باعث ایجاد سعی و تلاش هرچه بیشتر می شود. و چون اصل دوم یعنی مصرف نکردن نیز، (تنها به فرض اول) حاکم است، لذا سود ناشی از سرمایه گذاری لزوماً صرف توسعه سطحی و عمفی صنعت می شود و صاحبان سرمایه فقط از حقوق و دستمزد کار و کوشش خود، در هر سطحی و متناسب با حقوق و دستمزد کارکنان خود، بهره مند شده و فقط آن راه، در راه زندگی جاری و مصرف بکار می برند. این فرهنگی است که از دیرباز، به ویژه از جنگ جهانی دوم در آلمان و ژاپن حاکم شد و نتیجه اش سرعت رشد و توسعه

اقتصادی و صنعتی شد. این فرهنگ و شیوه عمل، یک امر صوری و خیالپردازانه نیست، چرا که در بخش‌هایی از جهان اجرا شده و می‌شود. اوایل شکل‌گیری تمدن صنعتی و سرمایه‌داری نیز چنین فرهنگی حاکم بود، حتی نظام‌های سوسیالیستی بخصوص در آغاز تشکیل دولت اتحاد شوروی، مازاد اقتصادی حاصل از تولید بخش کشاورزی، از طریق عدم مصرف و تحمیل یک نوع ریاضت آگاهانه بر جامعه، صرف تولید صنعتی گردید. بدون ایجاد و انباشت مازاد و سرمایه‌گذاری در صنعت هیچ توسعه‌ای امکان‌پذیر نیست.

اما، نمی‌توان بخش خصوصی و کارکنان و مدیران بخش عمومی را به قبول آگاهانه این ریاضت قانع کرد، مگر آن‌که به نحوی مشارکت در حرکت کلی جامعه، با نظام تصمیم‌گیری سیاسی - اقتصادی ایجاد شود و این همان قاعده بازی است که قانونمندی فنون مدیریت سیاسی، اقتصادی اجتماعات کوچک و بزرگ را به وجود می‌آورد. مشارکت افراد در درون هر سیستمی، و یگانگی فرد با اهداف جمع یا مؤسسه، منوط به مشارکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و بهره‌مندی از منافع مؤسسه است و این‌ها همه قانونمندی منطقی حرکت است و نه اعتقاد با القاه ایدئولوژیک. مدیریتی که این قانون‌ها را اجرا و رعایت کند، موفق است و نه تنها بقاء و دوامش اجتناب‌ناپذیر است بلکه سلامت کار مؤسسه نیز تضمین می‌شود. از طرف دیگر، مدیر جامعه یا مؤسسه با رعایت شرایط فوق، وقتی در استراتژی کلی یا برنامه حرکت درازمدت جمع یا مؤسسه، رفاه و تقسیم عادلانه برای افراد مندرج باشد و یا سیر حرکت این افق را به افراد بنمایاند آنها تشویق به کار و تلاش شده و خود ناظر و کنترل‌کننده اعمال و برخورداری‌ها می‌گردند و یا نهادهای قانونی نظارت و کنترل را با مسئولیت خود به وجود می‌آورند؛ بدین ترتیب مدیریت مؤسسه یا مدیریت سیاسی جامعه ناگزیر به اعمال استبداد نخواهند بود و البته این در صورتی است که مدیریت با اهداف مؤسسه یا اهداف توسعه جامعه یگانگی و صمیمیتی داشته باشد.

بنابراین اصل کار و ریاضت و عقلانیت در رعایت قانونمندی‌های پیشرفت و مدیریت اجتماعات، اعم از مؤسسات خصوصی یا عمومی یا کل جامعه، فارغ از هرگونه گرایش ایدئولوژیک می‌تواند تضمینی بر حسن جریان امور و تأمین عدالت و مسئولیت نسبت به منافع ملی باشد. بدین ترتیب، منطبق طبیعی یک مدیریت سیاسی اقتصادی خردمند و صمیمی نسبت به کل جامعه و هویت آن و یک استراتژی یا برنامه توسعه اجتماعی - انسانی ایجاد می‌کند که

وحدت و اشتراک در حول منافع ملی بر آن غالب باشد و این غلبه، یگانه راه تضمین سلامت توسعه است زیرا هر نوع سیاست و پیشش و عملکرد اجرایی، در رابطه با این محور، قابل سنجش و نظارت و کنترل جمعی است.

زایمی‌ها از آغاز دوره صنعتی شدن، به ویژه پس از جنگ دوم و شکست و تخریب و تفتیح بسیاری از منابع و ثروت‌هایشان، این خصصت را راهنمای عملی خود قرار دادند، و از ابتدای ترین دوره‌های آموزش کودکان، تا بالاترین سطوح، مرتباً به افراد تعلیم و تلقین می‌کردند که کشور ما، فقیر است و در معرض انواع خطر قرار دارد. بنابراین راهی به جز کار و کوشش و ایجاد ثروت نداریم ولی ایرانی‌ها از سی سال قبل مرتباً به ثروت‌توسندی و غنای منابع خود بالیدند و به ریخت و پاش و مصرف قبل از تولید روی آوردند، هر یک دیگری را ملاک قرار داد که چرا آنها بیشتر بردند و من نبردم و لذا من تیز باید در اسرع وقت به آنها برسیم، بدین ترتیب مسایفه در کار نکردن و جستجوی طرق آسان کسب ثروت، در فرهنگ مردم ما رسوب کرد.

هر فرد یا گروهی ممکن است منافع و یا ارزش‌هایی داشته باشد که برای خودش محترم است ولیکن اگر در بین این منافع و ارزش‌های احتمالاً متضاد، یک سری ارزش‌های ملی یعنی آن دسته از ارزش‌ها که ریشه‌های قدرت و ثروت و استقلال و تعالی کل جامعه و کشور را تشکیل می‌دهند، وجود نداشته و نسبت به آن ارزش‌ها پای بند و تعهدی وجود نداشته باشد، هیچ گاه زندگی اجتماعی قوام و دوام نمی‌گیرد و جامعه تبدیل به یک مجتمع سراسر تصادم و خصومت و رقابت و کینه می‌گردد. تأکید بر منافع و ارزش‌های خاص و گروهی و فردی و تقدم آن بر مصالح و منافع جامعه، یک پیش طیفانی است و محصول جنگ طبقات و گروه‌های اجتماعی و سرانجامش، حاکمیت یک گروه یا فرد است که از همه زورمندتر و بی‌پروا تر و متعدی‌تر است و همین گروه یا فرد است که برای تضمین حاکمیت و سلطه خود، در عمل مجبور است به قدرت‌های بیگانه و استعماری متوسل و تکیه کند.

در کنار این سلطه و حاکمیت سیاسی وابسته و سرکوبگر، این کل جامعه است که می‌بایست مرتباً فرسایش مادی و انسانی و فرهنگی را تحمل کند که ففر مادی و بی‌هویتی فرهنگی و فرار مغزها محصول قطعی آن است. کل جامعه که به صورت ملت و میهن تحفخ خارجی و مادی می‌یابد ظرفی است که تمام منافع و مصالح خصوصی را در خود جای داده و حراست می‌کند، و نسبت به همه آنها بی‌طرف است. قوت و استحکام این ظرف ضامن بقا و تداوم وجود

اجتماعی و سعادت نسبی آن، گرایش‌های مادی یا اعتقادی خصوصی است. در ضعف و تزلزل و حقارت این طرف، همه‌آحاد جامعه از کارگر تا سرمایه‌دار ملی و از مردم عادی تا مسئولین و رهبران، همگی، آگاه یا ناآگاه خدمتگزار بیگانه و نظام استعماری جهان خواهند بود. وقتی می‌گوئیم کار خلاق و کمی مصرف باید یک اصل بشود و تقدس یابد، معنایش این است که از کشاورز، کارفرما و مدیر و صاحب سرمایه تا حکومت‌کنندگان هر یک در سطح خود باید با کار خلاق باعث ایجاد مازاد اقتصاد هرچه بیشتر شده و تبدیل این مازاد به سرمایه تولیدی را راهشمای عمل فرار دهند. بخش خدمات هم به نسبت خدمتی که به این نظام تشکیل مازاد و تبدیل به سرمایه تولیدی انجام می‌دهد، ارزش و مشروعیت بهره‌وری می‌یابد. اگر چنین نشود، جامعه به سوی فرسودن و فقر و مرگ می‌رود و طبعاً کنترل و نظارتی بر انتقال ثروت به خارج نیز صورت نمی‌گیرد. در چنین نظامی که کار و مصرف هرچه کمتر در آن تقدس دارد و منافع ملی محور عمل شده است، هر کسی به اندازه کار و تلاش مفیدش و به میزان سهم‌اش در تأمین و گسترش منافع ملی بهره‌مند می‌شود.

در اول انقلاب شعار مرگ بر سرمایه‌دار و زنده یاد کارگر دادیم، اما مشخص نساختمیم که کدام سرمایه‌دار و کدام کارگر و در چه شرایطی. این شعار، دربرگیرنده طیف وسیعی از سرمایه‌داری بود که شامل سرمایه‌داری دولتی و سرمایه‌داری ملی که می‌توانستند در خدمت منافع ملی فرار بگیرند نیز می‌شده. بالنتیجه نظام مازاد اقتصادی و تشکیل تولیدی از محل آن مازاد، از بین رفت و نتیجه‌اش فقر و عقب رفتن و فرسایش عمومی جامعه شد. آیا سرمایه‌داری که کالای واسطه‌ای تولید می‌کند، و طبعاً در شرایط کنونی کشور ما به سود کمتری قانع است ولی به استقلال کشور خدمت می‌کند و همچنین سرمایه‌داری که با سهم بالای منابع داخلی، یعنی مواد اولیه، سرمایه، کارشناس، مدیریت و گاه با ماشین‌آلات و تکنولوژی داخلی کار می‌کند، با آن که فقط کالای مصرفی بی‌فایده ولی پرسود و با ماشین‌های تمام اتوماتیک و با نمایندگی رسمی و با غیررسمی از بیگانه‌های خارج تولید می‌کند و سود زیادی می‌برد، از نظر منافع ملی یکی است.

آیا آن که تراز عملیات مالی و تجاری خود را با درستکاری و صداقت انجام می‌دهد و مالیات و حقوق حقه و قانونی دولت را می‌پردازد با آنکه سود خود را از دولت و ملت پنهان می‌سازد یکسان است. آیا آن که سود خود را صرف توسعه صنعت می‌کند با آن که صنعت را وسیله جذب ثروت و بردن آن

در امور غیر صنعتی، مثل زمین و انتقال به خارج می‌سازد. یکی است. آیا دولت که هرچه سود می‌برد به صندوق عمومی جامعه (بیت المال) می‌رود و نتیجه‌اش رشد و رفاه و توسعه جامعه است با دلال و سفته‌باز و زمین‌باز همگی یک موقعیت دارند و آیا در کشوری که تا بن دندان به کالاهای ساخت خارج وابسته است، سرمایه‌دار ملی با تعاریف مشخص فوق، قابل تصور و تحقیق نیست؟ طبیعی است که در چنین فضایی که موقعیت و ارزش انواع سرمایه‌داری مخلوط و مخدوش شده است، کسی به دنبال صنعت و تولید که مشکلات بسیار دارد و اطلاعات و دانش و تلاش بسیار را می‌طلبد نخواهد رفت و به این صورت عرضاً رفاقت به روی تجارت و خرید و فروش و انتقال ثروت به خارج گشوده خواهد شد، ما از ترس آن که میادای سرمایه‌داران تولیدی و ملی بر ثروتمندان افزوده شود یا آن را به خارج منتقل کنند، فرهنگ کار و کوشش و ریاضت را از بین بردیم و دست دلالان، کمپانی‌های خارج، زمین‌بازان و... را باز گذاردیم.

پس سرمایه‌داران ناچرخ، که در انباشت ثروت راه افراط پیموده‌اند و ثروت‌ها را به خارج منتقل کرده‌اند، بسیار مسئول و مذموم می‌باشند، و سهمی عظیم در فقر و عقب‌ماندگی کشور دارند و آنهایی که با ایجاد فضای ضد کار تولیدی و فضای ضد سرمایه‌گذاری تولیدی و ضد ارزش کار و تلاش بدی یا فکری یا مدیریت یا سرمایه‌ای تولیدی را از بین بردند و امنیتی برای سرمایه‌گذار ملی قائل نشدند نیز در ایجاد این شرایط مسئولند. ادامه چنین وضعی کشور و مملکت را به وابستگی هرچه عمیق‌تر و اکثریت مردم را به فقر هرچه بیشتر سوق خواهد داد. در چنین شرایطی بسیار بدیهی است که نه از آزادی خبری خواهد بود و نه از عدالت؛ و استقلال هم نخستین ارزشی خواهد بود که قربانی می‌شود.

س: آقای مهندس سبحانی از تأکیدات همیشگی جنابعالی برای رسیدن به توسعه، کسب صنعت مدرن و هضم و جذب آن در اقتصاد ملی جهت تأمین نیازهای کشور می‌باشد. آیا واقعاً امکان دستیابی به صنعت مدرن برای ایران و دیگر کشورهای جنوب وجود دارد؟ و در صورت دستیابی، آیا امکان نگهداری و بهره‌وری از آن هست؟

ج: کسب صنعت مدرن و هضم و جذب آن «در اقتصاد ملی»، لزوماً به معنای جهش به مرحله بسیار پیشرفته و به دست آوردن پیچیده‌ترین صنایع نیست. هر عمل خردمندانه و واقعی مجبور است از ساده‌ترین عملیات شروع

کند و به تدریج رو به پیچیده تر شدن و پیشرفته تر شدن گام زند.

اصل مطلب - کسب صنعت مدرن، و به عبارت دیگر صنعتی شدن - خود معنایی عام و گسترده است. صنعتی شدن یعنی تجزیه تولید یک کالا به اجزاء مختلفی که قابل عمل با ماشین باشد و ترکیب سازمان دهی کار و سرمایه کارشناسی و تکنولوژی و مدیریت، به نحوی که در مجموع جریان تولید و فروش محصولات، سودی حاصل آورد و پس از کسر هزینه های مصرفی صاحب سود، باقیمانده آن به عنوان مازاد، پس انداز شده و مجدداً در جریان سرمایه گذاری تولیدی و توسعه صنعت و کار تحقیقی و طراحی و... به کار گرفته شود. قانون این روند هم عبارت است از نظم، دقت، سرعت، تلاش، تفکر و طراحی مستمر.

صنعتی شدن منحصر به یک کارگاه یا یک رشته خاص صنعت نیست، و لذا مجموعه جامعه، می باید در این جهت بسیج شود. حتی خدمات و بازرگانی باید در خدمت رشد صنعت قرار گیرد و به خصوص نظم و دقت و هماهنگی بر همه جامعه سایه بگسند. بطور خلاصه صنعتی شدن همان کار و تلاش سازمان یافته کلی یک جامعه است که منجر به مازاد و سرمایه گذاری مجدد می شود. از دیدگاه «مارکس» صنعت، ترکیب کار بدی با سرمایه بود در فضایی از رقابت آزاد. ولی بعدها معلوم شد که مارکس، نقش ترکیب کار و سرمایه را دست کم گرفته بود. همه پیچیدگی و پیشرفت و برتری نظام صنعتی نسبت به نظام های اقتصادی - اجتماعی ماقبل آن در همان کیفیت ترکیب است. در اینجا است که اندیشه و تکنیک و علم و تأمین مواد اولیه، فروش محصول و تحقیق و مدیریت سازمان دهی کارآمد همه اینها، در سطح کلی جامعه، یا در سطح صنعت و یک کارخانه، نقش بسیار حساس و تعیین کننده می یابد. و در مجموع، مدیریت و سازمان دهی تولید خوانده می شود و اینها همه مستقل از کارگر و سرمایه هستند و عوامل مؤثر و پایه ای در تولید صنعتی می باشند. اینها از پیچیده ترین و مشکل ترین بخش ها یا عوامل یک فرآیند صنعتی هستند و همین ها هم هستند که درجه رشدشان، درجه صنعتی شدن جامعه و تکامل آن را معرفی می کند.

اگر با این توضیحات مجدداً به صنعت و صنعتی شدن نگاه کنیم می بینیم که صنعت به طور خلاصه عبارت است از سرمایه، کار، تکنیک، ابزار و اندیشه و تعقل! اگر این آخری یعنی اندیشه و تعقل در کار نباشد، تمام سرمایه و کار و ابزار تکنیک، به تولید محصول، و ایجاد مازاد اقتصادی و بالنتیجه به پیشرفت

و توسعه منجر نخواهد شد، به عنوان مقایسه، تکنیک و تکنولوژی را می‌توان به جسم مادی بی‌جان، کار را به منزله جان بیولوژیک و فکر و اندیشه و مدیریت را به منزله شعور و روح در قالب صنعت و جامعه تلقی کرد.

حال با حفظ ویژگی‌های فوق، اگر صنعت از ساده‌ترین و کوچک‌ترین صناعات، در کشورهای عقب‌مانده آغاز شود ولی پیوسته اصول و ویژگی‌های زندگی صنعتی یعنی، اندیشه، تعقل، تکنیک و مازاد رعایت و حراست شود، جامعه مراحل رشد اقتصادی و توسعه صنعتی را طی می‌کند تا به تولید، ساخت و طراحی صنایع بسیار پیشرفته، مثل صنایع هسته‌ای و... می‌رسد. همه این‌ها مراحل صنعتی شدن هستند، و در هر سطح تکامل صنعتی یک جامعه، صنایع ویژه‌ای مطابق با ظرفیت آن جامعه، مدرن شناخته می‌شوند.

انتقال از مراحل ذکر شده یا در حالت صنعتی شدن به درجه بالاتر رسیدن مثلاً از ساخت قطعات ساده و کوچک به ساخت کالاهای مرکب یا از ساخت قطعات و اجزاء ماشین‌ها تا ساخت خود ماشین‌های پیشرفته و بالاخره رسیدن به طراحی و اجرای صنایع مرکب مثل فولادسازی، صنایع شیمیایی، پتروشیمیایی... الکترونیک، محتاج به ظرفیت‌ها و پیش‌نیازهایی در سطح جامعه است. ایجاد هر صنعت نوین و پیشرفته، محتاج به تحقیقات و مطالعات فنی - اقتصادی اولیه، نوآوری یا حداقل طراحی‌های مهندسی، طراحی سیستم، تأمین مواد و ابزار مورد نیاز و بالاخره سیستم توزیع و فروش محصول می‌باشد.

در مراحل اولیه صنعتی شدن، تأمین تیاژه‌های داخلی جامعه یا خودکفا ساختن صنایع کوچک و بزرگ موجود، از نظر مواد اولیه و واسطه و قطعات و ابزار و بازار فروش داخلی و مدیریت در اولویت است ولی مراحل بعدی می‌تواند و باید که در بازار و روابط منطقه‌ای و جهانی وارد شود. رعایت تمام قانون‌مندیهای رشد تولید صنعتی و پذیرش آگاهانه روابط داخلی و خارجی در دو مرحله تکامل صنعتی می‌تواند ظرفی برای توسعه باشد در غیر این صورت، صنعت همیشه بیمار، نیازمند، و محتاج تزریق سرمایه و ارز خارجی می‌باشد.

اما کشورهای امپریالیستی، در این فاز یا مرحله فعلی از مراحل تکامل نظام سرمایه‌داری، می‌خواهند که صنایع کوچک و بزرگ مثل فولادسازی، پتروشیمیایی و امثالهم که منخرن محیط زیست می‌باشند، به کشورهای «جنوب» انتقال یابد، پس از این رو در این مرحله مخالف صنعتی شدن کشورهای جنوب نیستند. اما می‌خواهند که خدمات مربوط به صنعتی شدن،

یعنی طراحی‌ها، تکنولوژی، سازمان و سیستم‌دهی و حتی کارشناسی و مدیریت را خودشان برعهده بگیرند و در واقع این خدمات را به جنوب بفروشند! و در جریان همین فروش خدمات، کلیه سودی که از فروش کالاهای ساخته شده یا سود کارخانجات می‌برند، دریافت دارند.

اکنون یکی از موانع مهم و شاید اصلی، در راه صنعتی شدن کشورهای جنوب، همین فروش خدمات است و اگر یک کشور جنوبی بتواند این امور را خود به عهده گرفته و تحقق بخشد، طبیعتاً آرد و مستقل‌تر به توسعه دست خواهد یافت. به اعتقاد بنده، ایران، از نظر پتانسیل‌های فردی و برخی نهادها، دارای این استعداد می‌باشد که فعلاً به دلایل معینی دچار رکود و انزوا از فعالیت تولیدی مؤثر و مقیدتر قرار گرفته است. بخش عمده تلاش و تحرک اندیشه‌ورزی ما ایرانی‌ها در جهت کشف و بسیج مجدد این نیروها در جهت اهداف ملی است و کمبود و نقیصی که فعلاً در فضای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، وجود دارد جان و روحی است که باید در این فضا دمیده شود و آن عبارت از بازیافت هویت و شعور ملی و وطنی - اراده ملی - می‌باشد. و این مستلزم دو چیز است، اول خواستن، و دوم، تکیه روی «خود» و درک این که این خود همان هستی و وجدان جمعی و ملی است، و تا هنگامی که این «خود» ناتوان است و هم از داخل و خارج مورد تهاجم دشمنان استقلال و استمرار شخصیت ملی قرار دارد، امکان ایجاد تحرک جدی و دوران‌ساز ضعیف می‌شود. بنابراین راهی نمی‌ماند جز این که پیوسته این «خود» مستور و مظلوم را به یاد بیاوریم، آن را بسازیم و محکم‌تر نماییم.

ما از سال‌های قبل، حتی از یک قرن گذشته برای حذف دست‌های خارجی و قطع وابستگی، تلاش‌هایی کرده‌ایم ولی این حذف برای آزادی و رهایی یک «خود» و هویت تاریخی است «نامستقر شود و ترقی نماید. اگر این «خود» را تقویت و تحکیم نکنیم، تمام تلاش‌های حذفی، به تفرقه اجتماعی می‌انجامد. چرا؟، برای این که هر حذفی متضمن صرف هزینه‌های اجتماعی و انسانی است و مقداری سرگردانی و ضایع شدن و قرار سرمایه‌های اقتصادی، انسانی و فرهنگی را ایجاد می‌نماید. وقتی اینها یعنی سرمایه‌ها و تلاش‌ها و انسان‌ها و ارزش‌ها، به سوی جانی یا هدفی که پایگاه و وطن اصلی آن است، یعنی به سوی «استقلال و منافع ملی» هدایت نشوند تا موجبات تحکیم آن فراهم شود، باعث تخریب و انحطاط می‌شود به همان صورت که پس از انقلاب باعث نفی آزادی و ایجاد بی‌ضابطگی شد که این تجربه مسلم و نأسف‌آور خودمان

پس از انقلاب می باشد.

س: هر چند نقش عوامل فوق: تغییر بینش نفتی رایج، کسب صنعت مدرن، تصحیح نظام آموزشی، کار بی وقفه و ریاضت اقتصادی، و بالاخره مشارکت و همراهی همه گروه های ملی - وطنی در نظام سیاسی و سازندگی کشور از اهمیت بسیار زیاد برخوردار است، اما با توجه به نقش اولویت ها در منابع ملی، در شرایط خطیر و حساس کنونی، کدام یک از این عوامل اولویت درجه اول دارد؟

ج: «توسعه اجتماعی» یک مفهوم کلی و فراگیر است که حرکت و تحول و مسیر درست یک جامعه را از سطح عقب مانده به سطحی مدرن هم عصر با زمانه خود، از آن تداعی می شود ارتقاء سطح، تنها به بالا رفتن ثروت و درآمد سرانه نیست بلکه گسترش دانش و بینش، تولید و توزیع عقلانی درآمدها، کیفیت نظام سیاسی و توزیع عادلانه قدرت و بالاخره پویایی فرهنگی را شامل می شود.

همین تعریف، خود جنبه چند بعدی دارد. اگر در همه ابعاد، حرکت و تحولی هماهنگ و دارای جهت و هدف مشترکی صورت بگیرد تحقق توسعه به معنای فوق امکان پذیر است و از آن گذشته امکان استمرار حرکت توسعه و شتاب گرفتن آن، بدون آنکه به سلامت و عدالت و آزادی جامعه فشاری وارد شود، نیز فزونی می گیرد. ولی اگر تحول و پیشرفت تنها در یک بعد صورت گیرد، متجرب به تحول بنیادی نمی شود. پیش از انقلاب، طی فاصله سال های ۱۳ تا ۵۰ «رشد» اقتصادی با افزایش درآمد سرانه ایجاد شد ولیکن عوامل دیگر اجتماعی بهبود و اصلاحی نیافت لذا توسعه محمدرضا شاهی یک توسعه مصنوعی و ناقص بود که یک یا دو بعد از توسعه را مورد توجه خاص قرار می داد و دیدیم که چنین توسعه ای قدرت استمرار ندارد و دیر یا زود متوقف می شود و به بن بست می رسد.

در هر تحول هماهنگ وجود همه عوامل فوق یک امر ضروری است یعنی تغییر بینش نفتی ممکن نیست مگر با صنعتی شدن جامعه و بالعکس و نیز هر دوی اینها جز از طریق نظام آموزشی، کار و ریاضت اقتصادی ممکن نیستند و بالاخره همه این ابعاد، در گرو میزان مشارکت و دلبستگی و بسیج مردم جامعه است و با این همه، اگر علقه ای به یک هویت ملی وطنی نباشد، هیچ تضمینی

وجود ندارد که توسعه در جهت استقلال، پیشرفت نماید یا توسعه در توسعه نیافتگی ایجاد نشود. من فکر می‌کنم که همه ابعاد مذکور در فوق می‌توانند به وجود آمده و رشد کنند، در صورتی که اکثریت قابل توجهی از مردم جامعه به اصل توسعه در استقلال ایمان بیاورند و این مستلزم یک کار فرهنگی است و کار فرهنگی ابزاری دارد که همان نظام آموزشی خوانده می‌شود. نظام آموزشی را به طور معمول به سیستم آموزشی رسمی کشور اطلاق می‌کنند ولی این نه تنها محدود به نظام آموزش بلکه همه نظام تبلیغ، ارشاد و رسانه‌های جمعی و انتشارات و مطبوعات حتی منابر و تریبون‌ها و نمازجمعه‌ها را در بر می‌گیرد زیرا هر یک از این گونه نهادها در صورتی که بخواهند و دل‌بستگی‌هایی به توسعه جامعه داشته باشند می‌توانند، در جهت بالا بردن سطح فکر و سراد جامعه، متناسب با توسعه - بسیار مؤثر و فعال باشند.

اما تحقق همین امر نیازمند یک دولت رهبری و حاکمیت است که خود توسعه‌خواه، و استقلال‌طلب و عدالت‌گستر باشد. هر دولت و حاکمیتی از عهده این وظیفه خطیر برنخواهد آمد. اگر دولت توسعه‌گرا نباشد، نه فقط قادر به تحقق توسعه نیست بلکه فرصت و صلاحیت رهبری جامعه‌ای توسعه‌گرا را از دست می‌دهد. اگر توسعه‌گرا باشد ولی استقلال‌گرا نباشد صلاحیت و مشروعیت رهبری را از دست می‌دهد و اگر این هر دو را داشته باشد ولی عدالت‌گستری در آن راه نداشته باشد، با گسترش فقر و تعمیق شکاف طبقاتی و خصومت‌های اجتماعی و عقب کشیدن نیروهای وفادار به انقلاب و توسعه، مواجه می‌گردد و از این رو سرانجام شکست می‌خورد. از طرف دیگر دولت اگر با مردم و از مردم نباشد، یعنی مصالح و منافعش با منافع و مصالح ملی هم‌آهنگی نداشته باشد به تدریج از مردم جدا می‌شود و ملت اگر با دولت در امر توسعه همکاری نکند، باز دولت شکست خواهد خورد و ناگزیر به سرری استبداد و فساد روی خواهد کرد که هر دوی آنها قاتل رژیم‌ها و حکومت‌ها می‌باشند. اما دولتی که می‌خواهد رهبری توسعه را به دست داشته باشد باید یک توسعه‌گرای ملی و مشترک بین اقشار مولده و جامعه باشد. دولت طبقه‌ای و یا دولت‌های انحصاری، در امر توسعه همه‌جانبه اجتماعی و اقتصادی ناقد کوچکترین کارآئی در حکومت کردن هستند. پس نتیجه‌ای که می‌گیریم این که در امر حیاتی توسعه در استقلال، اولویت اول بر اصلاح و بهبود بافت و ساختار دولت، به معنای اعم (یعنی مجموعه نظام و ساختار قدرت)، و هدایت آن به مسیر توسعه‌گرانی، استقلال‌گرایی و عدالت‌گستری می‌باشد. ■